



درباره کتاب «و کسی نمی داند در کدام زمین می میرد» که نشست نقد و بررسی آن برگزار شد

پیوند سفر و مرگ

سفرنامه نویسی همه آنچه لازم است در تعریفش گفته شود در عنوان خودش دارد. البته سفرنامه انواع گوناگونی دارد که آنچه مهزاد الیاسی بختیاری به آن توجه داشته، پیوند سفر بیرونی با سفر درونی و کندوکاوی در خود است. از این رو هیچ دو سفرنامه ای نمی تواند شبیه هم باشد. کتاب «و کسی نمی داند در کدام زمین می میرد» سفرنامه های اوست که نشر اطراف به ناگهی آن را روانه بازار کرده است. نشست نقد و بررسی این اثر در مرکز فرهنگی شهر کتاب برگزار شد. آنچه در ادامه می آید برش کوتاهی از این نشست است که بایی است برای آشنایی باین کتاب.

- نگاه انسان شناسانه نویسنده به پدیده ها

علی اصغر محمدخانی، معاون فرهنگی شهرکتاب؛ سفرنامه نویسی، همچون سفر، تاریخی دیرینه دارد. انسان ها به انگیزه های گوناگونی چون، دادوستد، سیاحت، زیارت و از این دست، سفر می کنند و برخی شرح این سفرها را به شکل های مختلف نگارشی مکتوب می کنند و تجربه خود را در اختیار دیگران قرار می دهند.

محمدخانی، درباره نوع روایت نویسنده کتاب «و کسی نمی داند در کدام زمین می میرد» گفت: الیاسی بختیاری در روایت خود، کمتر به ویژگی های فرهنگی، هنری و جاذبه های گردشگری کشورها، شهرها و مناطق پرداخته است. وی در این سفرنامه، نگاهی انسان شناسانه به رویدادها و پدیده ها داشته و همین نوع نگاه، روایتش را خاص و متفاوت کرده است. سفر برای این نویسنده، بهانه ای بوده است تا علاوه بر نگرش و تأمل در رخدادهای بیرونی، به خود باگشته و فرصت اندیشه درونی را مهیا کند.

- سفر مرا با پرسش های بنیادی روبه رو کرد

مهزاد الیاسی بختیاری صحبتش را با چگونگی کوله گردشدنش آغاز کرد؛ من دانش آموخته رشته انسان شناسی و تاحد زیادی وابسته مسائل آکادمیک بودم. سرگرم پروژه ها و تحقیقات دانشگاهی. و سوسه درونی ام برای بیشتر دیدن و درک بهتر زندگی، من را از فضای آکادمیک جدا و به سفر واداشت. همیشه و بیش از حد معمول، کنجکاو بودم. ابتدا، برای ارتباط مؤثرتر با انسان ها، وارد فضای مطبوعات شدم؛ چندین سال، نوشتن در حوزه های مختلف مطبوعاتی، شغل تمام وقت من بود. «اسال پیش، کار با گروه مستندنگاری همشهری داستان، از مهزاد، مسافری کوله گرد ساخت. رسم معمول جلسات گروه مستندنگاری این بود که می بایست موضوعی برای نوشتن پیشنهاد می شد. من در آن جلسه، موضوعی از پیش آماده نداشتم، اما نمی خواستم جلسه را بدون طرح موضوع ترک کنم. خاطرات فردی از ذهنم گذشت که هیچ هایت یا همان رایگان سواری کرده بود. بی درنگ گفتم: «می خواهم هیچ هایت کنم و خاطراتش را بنویسم.» و این شروع ماجرا بود.

او ادامه داد: گذشت زمان و سفرهای متعدد، باعث شد دیگر هیجان و اشتیاق اولیه را نداشته باشم؛ چرا که سفر از نوع «هیچ هایتی» و به شکل زندگی در لحظه، من را با پرسش هایی بنیادی روبه رو کرد، باید برای پرسش های خود، جواب می یافتم. دریافتم که زندگی و مرگ، دوروی یک سکه اند و نمی توان یکی را بدون آن دیگری خواست؛ شوق زندگی که در من وجود داشت، مرا به پرسشگری درباره مرگ می رساند. «ترس»، دیگریدیده ای بود که مرا به خود واداشت و درنگ در این دست معانی، بسیار. الیاسی بختیاری درباره شیوه نوشتن و نگاهش به سفرنامه می گوید: نمی خواستم روزمره هایم را بنویسم. در توصیف اتفاقات روزانه، نوعی ذوق زدگی نسبت به فضای خارجی وجود دارد که من آن را نمی پسندم و معتقدم برای مخاطب نیز جذاب نیست. در سفرنامه های توصیفی، اثر چندانی از نگارنده به عنوان سوزۀ دیده نمی شود. مخاطب چنین سفرنامه های، هیچ گاه فرصت آشنایی با درون نویسنده را پیدا نمی کند. در این کتاب سعی کردم، آنچه برای من سوزۀ اتفاق افتاده است به مخاطب منتقل کنم. جستاراندیشی من در باب سفر، به این می رسد که «کجای این جهان ایستاده ام». معبدی درکاماندو یا روستایی در وطن؛ برای من تفاوتی ندارد. سفر، راهی برای رسیدن به پاسخ پرسش های هستی شناسانه من است.

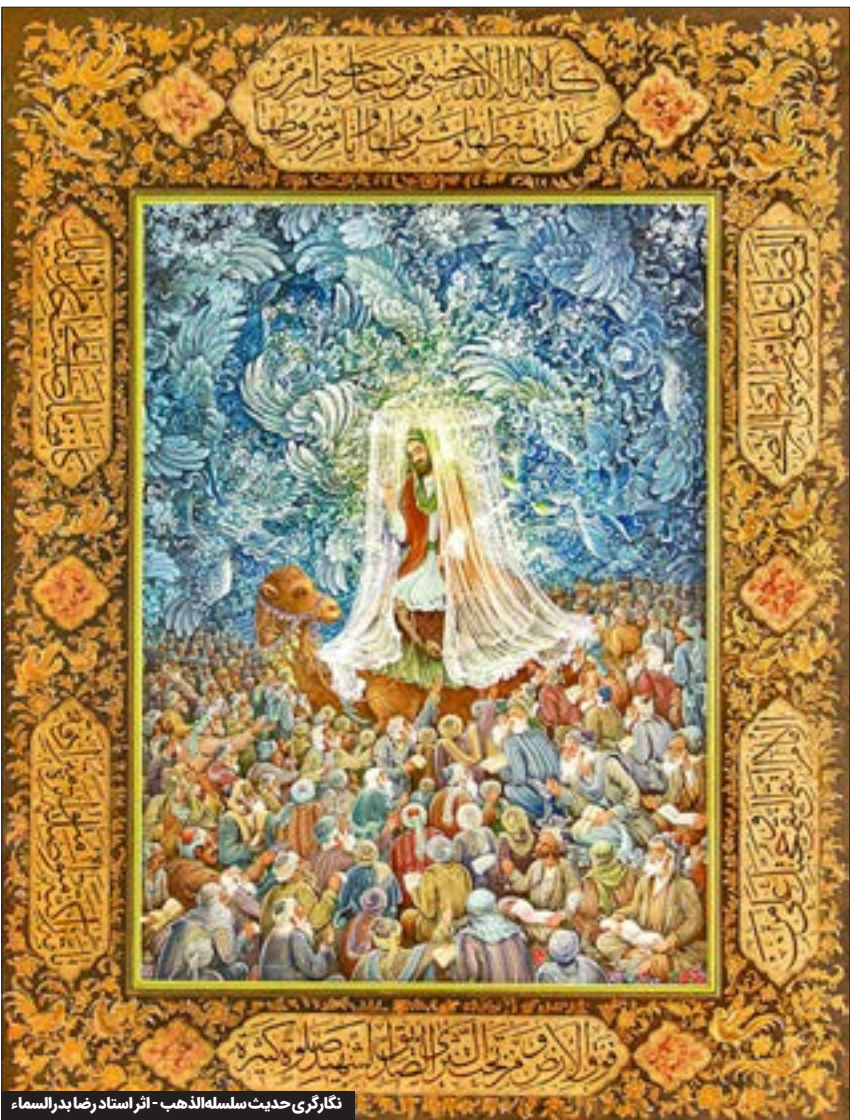
- دغدغه های هستی شناسانه یک مسافر

ایرج رضایی، پژوهشگر حوزه مثنوی و عرفان، درباره این کتاب گفت: با خواندن کتاب «و کسی نمی داند در کدام زمین می میرد» که سفرنامه ای از لون و گونه ای دیگر بود، دریافتم که سفر انباید سرسری گرفت و چیزی چون سفر را، نافع تراز مواجهه و رویارویی آدمی با خویشتن، نباید یافت. رویارویی باترس ها و تعصب ها، بستگی ها و ماندگی ها و بازنگری و بازاندیشی در همه الگوهای ملال آوری که زندگی، در محیطی تنگ و بی پنجره، بر آدم تحمیل می کند. بسی بیش از گذشته آموختم که نظاره گر دیدار دیگری باشم، فارغ از پیش داوری اسیر در جنسیت و قوم و قبیله و نژاد و ملیت. آموختم جهان و مکان و اطراف را با دقت و هوشیاری بیشتری بنگرم که تا کنون می دیده ام.

او درباره عنوان کتاب نیز بیان کرد؛ عنوان این کتاب، بسیار هوشمندانه و متناسب با درون مایه آن انتخاب شده است. عنوان کتاب، در برگزیده مفهوم مرگ و مرگ اندیشی است؛ که همواره یکی از دغدغه های هستی شناسانه نویسنده بوده است. او میان سفر و مرگ پیوندی عمیق دیده است. همچنین، مشخص نبودن پایان سفر و این واقعیت که نویسنده نمی داند، سفر او را به کجا خواهد برد در عنوان کتاب گنجانده شده است. عنوان کتاب نشانگر تعلق خاطر نویسنده به سنن دینی، معنوی و عرفانی گذشته ماست. برخلاف باور دنیادیدگان امروزی، که گمان می کنند باید به تمام گذشته خود پشت پا بزنند.

نگاهی به ۲ کتاب برگردانده شده به فارسی درباره امام هشتم^(ع) و روزگارشان

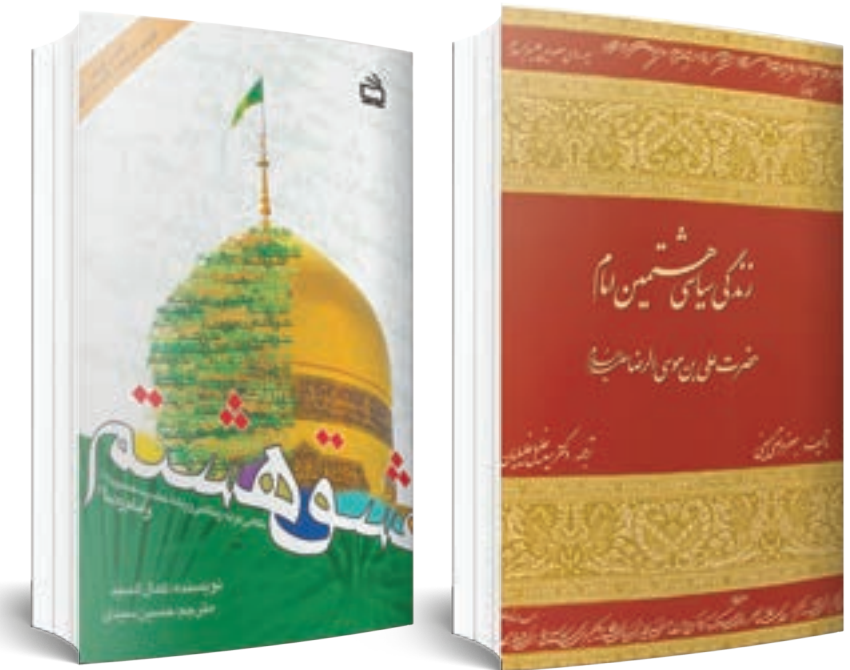
ترجمه ها از رضا^(ع) می گویند



نگارگری حدیث سلسله الذهب - اثر استاد رضا بدرالسماء

دیگردست داد و آنان به مشورت باهم نشستند. «کتاب «زندگی سیاسی هشتمین امام حضرت علی بن موسی الرضا^(ع)» به همت دفتر نشر فرهنگ اسلامی و ترجمه سیدخلیل خلیلیان انتشار یافته است.

و منظورش محمد بن عبدا... علوی بود. دیگران او را تصدیق کردند و همه دست بیعت به سویش گشودند، حتی ابراهیم امام، سفاح، منصور، صالح بن علی به جز امام صادق علیه السلام. بیعت کنندگانی که هم اکنون ذکرشان به میان آمد دیگر ناباورگار مروان بن محمد گرد هم نیامدند. سپس موقعیتی



فردیت به تنهایی مهم نیست

کتاب «دعا برای ربوده شدگان» در مشهد نقد و بررسی شد

یعنی کودکان و دختران. وقتی قاچاقچی ها می آیند دخترها در حفره هایی قایم می شوند که از قبل کنده اند تا به دست آن ها نیفتند. آن ها مثل خرگوشی اند که از دست حیوانات درنده فرار می کند و می داند دختری که گیر قاچاقچی ها می افتد دیگر بر نمی گردد.

رمان «دعا برای ربوده شدگان» را نشر چشمه در ۲۰۹ صفحه به چاپ رسانده است.



و داستان های مربوط به این موضوع از مشکلات کسی می گوید که مهاجرت می کند، ولی این داستان به بازمانده ها می پردازد و از مصائب و مشکلات و اتفاق های ناگوار در زندگی خانواده هایی می گوید که مردشان برای کسب درآمد مهاجرت کرده است.

- مردمی که فردیتشان را به سلامت جامعه ترجیح می دهند

او داستان «دعا برای ربوده شدگان» را با وجود حضور پررنگ زنان در آن، به دور از دغدغه های فمینیستی خواند و افزود؛ داستان جامعه ای را نشان می دهد که اعضایش مثل حلقه های یک زنجیر به هم وصلند و اگر قرار باشد فردیت به تنهایی اهمیت داشته باشد این زنجیر شکل نمی گیرد. نویسنده به خوبی نبود سلامت در جامعه ای را نشان می دهد که در آن هر کسی فردیت و منافع شخص خودش را در نظر می گیرد. از قاچاقچی تا رئیس جمهور و پلیس و حتی مردهایی که خانواده خود را می کنند و مادری که دزدی می کند، همه باعث از هم گسیختگی جامعه می شوند. طبیعتا در این جامعه پرازداد، کسانی که ضعیف ترند بیشتر ضربه می خورند؛

آقای مهرجویی فیلم خیلی خوب «دایره مینا» را از روی آن می سازد و این باعث فراترفتن مسئله از جامعه پزشکی و توجه به سیاستمداران و دولتمردان و راه افتادن سازمان انتقال خون بود. برگردیم به جمله خانم کلمنت که معتقد است ادبیات می تواند دنیا را بسازد.

- کتاب از بازمانده های مهاجرت می گوید

عباس زاده اظهار کرد: آنچه من از این کتاب گرفتم این است که جامعه ای که زناش ضعیف و بدون هویت باشند طبیعتا مردان قوی ای هم نخواهد داشت و چنین جامعه ای خوب و پیوپا نخواهد شکست خورده را می بینیم. او تصریح کرد: مردهای روستا رفته و آن را رها کرده و فقط زن ها و کودکان باقی مانده اند. آن ها اگر چه رفته اند تا کار کنند و برای خانواده شان پول بفرستند بعد از یکی دو ماه خانواده و فرستادن پول را فراموش می کنند. دیگر مردهایی که در سراسر داستان تریسم می شوند قاچاقچی ها هستند که آدم های خشن و بدون هیچ علوفتی اند و کارشان قتل و آدم ربایی است. این داستان نویس با اشاره به مسئله مهاجرت در داستان گفت: بیشتر فیلم ها

در امان بمانند از بچگی مجبورند سرشان را بترانند و خود را به شکل پسر در بیاورند یا چهره شان را زشت کنند. شخصیت اصلی داستان بزرگ تر که می شود، برای نگهداری و پرستاری یک بچه به خانه فرد ثروتمندی می رود و در آنجا میان او و باغبان خانه، عشقی برقرار می شود.

- ادبیات می تواند دنیا را نجات دهد

سخنران برنامه بیان کرد: نویسنده «دعا برای ربوده شدگان» جمله ای دارد مبنی بر اینکه «ادبیات می تواند دنیا را نجات دهد». من هم به این جمله معتقدم. می دانید در کشور خودمان در دوره پهلوی دوم سازمان انتقال خون وجود نداشت و خیلی از بیمارستان ها در این زمینه دچار مشکل بودند. غلامحسین ساعدی داستانی به اسم «آشغال دونی» می نویسد و احمد محمود هم داستانی به اسم «زیر باران» که به همین معطل نبودن پایگاه انتقال خون می پردازد. آن زمان بیمارستان ها برای تهیه خون از مردم خون می خریدند و طبیعتا فروش خون برای معتاها و آدم های فقیر و نیازمند و بدون شغل یک نوع منبع درآمد بود. شاید همین باعث انتقال خیلی بیماری ها می شد. بعد از نوشته شدن داستان «آشغال دونی»

خراسانی ادو شنبه ای که گذشت، دانشکده داروسازی دانشکده علوم پزشکی مشهد میزبان یک برنامه نقد و بررسی کتاب با حضور دانشجویان و دوستانداران مطالعه بود. در این برنامه، حسین عباس زاده، داستان نویس، درباره کتاب «دعا برای ربوده شدگان»، نوشته جنیفر کلیمنت صحبت هایی را مطرح کرد. کلیمنت نویسنده آمریکایی-مکزیکیی و متولد ۱۹۶۰ است و در کتاب یاد شده به مشکلاتی می پردازد که برای اهالی یک دهکده در مکزیک پیش می آید.

- روستایی که مرد ندارد!

عباس زاده در آغاز این نشست توضیحاتی در معرفی رمان مورد بحث ارائه کرد. او ترجمه اثر را خوب و روان خواند و گفت: داستان در یکی از روستاهای کوهستانی مکزیک اتفاق می افتد. شخصیت اصلی و راوی آن یک دختر است که دارد زندگی خود و مردم روستایش را برای ما روایت می کند. در این روستا مرد ها حضور ندارند و فقط زن ها ساکن آن هستند که به نوعی مجبورند زن بودنشان را مخفی کنند. دخترها برای اینکه از دست گروه های مافیایی و قاچاقچی ها



در دو دهه اخیر تلاش هایی برای آفرینش و تولید ادبیات دینی از جمله ادبیات رضوی در کشور شکل گرفته است. از این رو، در این سال ها لااقل کمیت کتاب های ادبی فارسی درباره امام هشتم^(ع) افزایش پیدا کرده است. کتاب های یاد شده تنها حوزه تألیف را در بر نمی گیرد، بلکه آثار ترجمه را هم شامل می شود. افزون بر برگردان های فارسی از آثار ادبی خارجی، شماری از کارهای برگردانده شده پژوهشی است؛ پژوهش هایی که به کار نویسندگان ادبی هم می آید. به عبارتی چنین کتاب هایی می تواند مواد خام و دانسته هایی در اختیار نویسنده فارسی زبان بگذارد که بر کیفیت اثر ادبی او می افزاید. در این مطلب قصد داریم یک اثر ادبی و یک کتاب پژوهشی ترجمه شده درباره امام رضا^(ع) معرفی کنیم. اولی «عشق هشتم» است که با زبانی داستانی به نگارش درآمده و دومی «زندگی سیاسی هشتمین امام، حضرت علی بن موسی الرضا^(ع)» که متن خلاصه شده یک اثر پژوهشی است.

- داستان آن برادر معصوم و خواهر پاکدامنش

«عشق هشتم» نوشته کمال السید (نویسنده عراقی تبار که تابعیت ایرانی گرفته است) به روزگار امام رضا^(ع) و خواهرشان حضرت معصومه^(س) می پردازد. این اثر داستانی ماجرای سفر امام هشتم^(ع) را از مدینه به خراسان نقطه آغاز روایت قرار داده و بعد، دیگر وقایع آن عصر مانند نیرنگ مأمون خلیفه عباسی و واداشتن امام^(ع) به پذیرفتن ولایت عهدی را نقل کرده است. همچنین از راهی شدن حضرت معصومه^(س) به قصد زیارت برادر بزرگوارشان علی بن موسی الرضا^(ع) گفته است. کتاب ضمن روایت رویدادهای زندگی امام^(ع) و خواهرشان، از مسائل مهم تاریخی همچون شهادت امام کاظم^(ع)، پس گرفتن فدک، مرگ هارون الرشید، غارت دارایی های علویان، شورش های عصر مأمون هم یاد می کند. بخشی از این داستان را بخوانید:

«پاسی از شب گذشته بود. مأمون در مجلس شبانه با وزیرش، ذوالریاستین، نشستند بود. خدمتکاران، صندوقی را که از چوب آبنوس بود، آوردند. مهره های شطرنج ساخته شده از عاج فیل در آن قرار داشت. مأمون به فرمانبری نگاه می کرد که سرباز، قلعه ها و فیل را می چید. شاهان و وزیران رو در روی هم قرار گرفتند. از همان ابتدا آشکار بود که فضل از رویارویی مستقیم با وزیر دوری می کند و تنها، سربازان و قلعه ها را جابه جا می سازد. مدتی بعد مأمون سعی کرد مطلبی را که می خواهد بگوید، با لحنی معمولی مطرح سازد. او گفت: «چه خبرهای تازه ای داری؟» فضل با لبخندی دروغین گفت: «خبر خیر، ای امیر مؤمنان! خلافت برایت مهیاست. کارها طبق برنامه پیش می رود.»

مأمون باگوشه چشمش به او خیره ماند. – چون فقط چشمش به بغداد است. – اگر بغداد برایت سر خم کند، دنیا برایت سر خم می کند، سرورم. من از عباسیان نمی ترسم. همه ترس من، از فرزندان علی است. رشید نفس هایشان را برید. دیروز، محمد بن جعفر را دیدم که چگونه در مکه خودش را خوار و به فضیلت شما اعتراف کرد. – مدینه چه؟ کسی در آنجا نیست. – و علی بن موسی الرضا؟ – نشنیدم چیزی بگوید که ما را به هراس افکند، او خاموش است. مأمون که وزیرش را جابه جا می کرد، گفت: «سکوتش مرا می ترساند.» – نمی فهمم چه می فرمایید. – تو او را نمی شناسی! هنوز یادم هست که چطور پدرم به پیشباز پدرش شتافت. یک بار پدرم نزد من اعتراف کرد: «موسی^(ع) برای خلافت و سلطنت از من شایسته تر است.» «چرا خود را فریب می دهی؟ به خدا سوگند، اما کسی او را نمی شناسد. خیلی ها او را می شناسند، ما و مردمان بسیاری، حتی